



سخنرانان	دکتر بهزاد شاهنده (مدرس علوم سیاسی دانشگاه تهران) دکتر محسن شریعتی نیا (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)
اعضای پنل	دکتر داود دانش جعفری (رئیس کمیسیون دبیرخانه نظارت مجمع تشخیص مصلحت نظام) دکتر فریدون وردی نژاد (سفیر سابق ایران در چین)
	تاریخ برگزاری : ۹۵/۹/۲۹

## سخنرانی اول

### چین یک سودمندگرا در نظام بین الملل

#### دکتر بهزاد شاهنده

دسامبر سال ۱۹۷۸ را می توان مبدأ جدیدی در سیاست های اعمالی جمهوری خلق چین و تغییر خط مشی سیاست خارجی این کشور بر پایه سیاست درهای باز دانست. از آن هنگام تعامل با جهان برای مبدل شدن به قدرت بزرگ اقتصادی دنیا در رأس سیاست خارجی و عمل گرایی در اولویت اول پکن قرار گرفت و واقعیت ها رهنمون سیاست های اجرایی گردید.

پیش از آن در سال ۱۹۵۰، چین با دنبال کردن سیاست تکیه به یک طرف، توانست از کمک های شوروی سابق برای پایه ریزی پیشرفت های آتی خود بهره گیرد. چین شناسان اعتقاد دارند که کامل ترین نقل و انتقال فن آوری در عصر حاضر از اتحاد جماهیر شوروی سابق به چین انجام گرفت.

پس از اعمال سیاست درب های باز، عزم واشنگتن در حمایت از حضور چین در نظام بین الملل و پیوستن به جامعه جهانی، تسهیل ورود و حضور چین در بازارهای اقتصادی و تجاری جهان و امکان بهره برداری از توان فن آوری آمریکا، در توسعه بلندمدت چین نقش به سزایی داشته است. به عنوان نمونه پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ نتیجه این تعامل بوده است. رهبری چین نیز اعتقاد دارد این امریکاست که می تواند چین را به اهداف برنامه ریزی شده خود برساند و روابط با ایالات متحده را پر اهمیت تلقی می کند.

هم اکنون حجم مبادلات تجاری دو کشور بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار و سهم آن ها از اقتصاد جهان ۳۶ درصد می باشد. به علاوه کسری تجاری ۳۳۶ میلیاردی آمریکا نسبت به چین، تملک ۱۱۵۷ تریلیون دلاری چین از سهام خزانه داری آمریکا (۳۰ درصد از کل دارایی های دیگر کشورهای جهان از این اوراق قرضه)، سرمایه گذاری بیش از ۲۴۰ میلیارد دلاری آمریکا در چین (انتقال بخشی از فعالیت های شرکت های اپل و بوئینگ به چین)، برگزاری بیش از صد اجلاس دو جانبه سالانه، نقش دو کشور در حل و فصل مسائل بین المللی نظیر معاهده آب و هوای جهانی پاریس (که بدون حضور آن دو امکان پذیر نبود)، دو کشور را در مناسبات با یکدیگر چنان تنیده است که عملاً هیچ کدام بدون دیگری نمی تواند منافع خود را حفظ کند. در این رابطه تنگاتنگ، چین ارزش های خود را حراست کرده و در شرف آمریکایی



شدن نیست، بلکه در راه آمریکا شدن (ابر قدرتی هم وزن و هم تراز آمریکا) است و در این راه اهداف کوتاه مدت در سر ندارد، بلکه در قوسی بلند به پهنای تاریخ گام برمی دارد.

رشد ۶/۷ درصدی چین در مقابل رشد ۲/۵ درصدی آمریکا و افزایش تولید ناخالص داخلی چین به ۲۰ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۶، حاکی از آن است که این کشور با سرعت و قدرت بی سابقه مراحل قدرت یابی را طی می کند و آرزوی تبدیل شدن به ابر قدرت جهانی در سال ۲۰۳۶ را به واقعیت مبدل خواهد ساخت. به این منظور چین در نظر دارد با اجرای طرح "یک کمربند و یک جاده" که ۶۰ کشور و در حدود ۶۰ درصد مردم جهان را فرا می گیرد، حضور خود در صحنه بین الملل را تقویت کند. به علاوه چینی ها خود را برای بهره برداری از چهارمین مرحله انقلاب صنعتی (روباتیک شدن) آماده می کنند و در کنار آن به توسعه فعالیت های بخش خدمات روی آورده اند. آن ها برای تقویت اقتصاد از داخل نیز مردم را به مصرف گرایی ترغیب می کنند.

بنابراین چین را به درستی می توان یک نظام هیبرید<sup>۱</sup> دانست که از لحاظ اقتصادی درهائش را به روی جهان گشوده است و مراوداتی گسترده با جهان دارد ولی در داخل از یک نظام بسته و تحت کنترل حزب کمونیست برخوردار است. هنری کیسینجر که برخی به او لقب مترنخ امروزی را داده اند در کتاب اخیر خود با عنوان نظم جهانی، تحولات چین را بی نظیر تلقی می نماید؛ زیرا برای اولین بار در تاریخ جهان معاصر، قدرتی که از لحاظ فرهنگی و ارزشی با نظام غربی حاکم در جهان در تضاد می باشد در صحنه بین الملل حضوری قدرتمندانه و تأثیرگذار خواهد داشت. به عبارت ساده تر، آن چینی در جهان بازیگر اصلی خواهد شد که برخلاف برخی باورها، مبتنی بر حفظ نظام ملی خاص خود خواهد بود، نه چینی با گرایش های غربی.

## سخنرانی دوم

### چین، آزمایشگاه مدل های توسعه

#### دکتر محسن شریعتی نیا

در حدود سه قرن پیش، تمدن های چین، ایران و مصر در برخورد با تمدن غرب به تدریج رو به زوال رفتند. نشانه های زوال در نیمه های قرن هفدهم میلادی رفته رفته در چین بروز کرد و آشوب، جنگ داخلی و بی ثباتی این کشور را فرا گرفت. در این میان، امپراطوری به عنوان مهمترین نهاد اداره کننده سیاست و قدرت به پایان رسید و ساختار سیاسی - سنتی قدرت که هزاران سال زندگی اجتماعی و سیاسی را شکل داده بود، از بین رفت.

<sup>1</sup> Hybrid



در چنین فضایی، کمونیست‌ها با نگرش چپ توسعه در سال ۱۹۲۱، مبارزه خود را با غرب و نظام سیاسی ناسیونالیست که پیوندهای تنگاتنگی با آن داشت، آغاز کردند و در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسیدند و به این ترتیب به یک قرن تحقیر و استعمار که تا امروز هم در ذهن و روان مردم چین رسوب کرده است، پایان دادند.

چین را می‌توان آزمایشگاه نظریات توسعه دانست. رابطه دولت و بازار در مدل اقتصادی و سیاسی چین در دوره بعد از انقلاب، از تمامیت‌خواهی<sup>۲</sup> شروع شد و به سوی نوعی نظام بازار لنینی<sup>۳</sup> رفت. به عبارت دیگر، در این مسیر، مکانیزم تخصیص منابع دگرگون شد و از یک اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی به سمت اقتصاد بازار حرکت کرد.

بر این اساس در مسیر توسعه چین، از سال ۱۹۴۹ دولتی با نگرش چپ روی کار آمد. از سال ۱۹۷۱ نشانه‌های اولیه گذار دولت چپ به دولت توسعه‌گرا دیده شد و در سال ۱۹۷۸ مفهوم اختلاف برانگیز اصلاحات به تدریج مطرح گشت. سرانجام از سال ۱۹۸۸ مفاهیم جدید و نسبتاً با ثبات‌تری از دولت توسعه‌گرا ارائه شد.

در این دوران، اختلاف میان رهبران، در نگرش به مسیر حرکت رو به جلوی هرم قدرت چین که برگرفته از مدل‌های کمونیستی است، مشهود می‌باشد. نمود این اختلاف را می‌توان در تفکر مائو (مبتنی بر گفتمان انقلاب و جنگ) و تفکر چوئن لای و دنگ (بر اساس گفتمان صلح و توسعه) یافت. این دو تفکر در حوزه‌های برداشت از مارکسیسم و حزب، الگوی مطلوب توسعه و سیاست خارجی چین با یکدیگر اختلاف داشتند.



از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸، مکتب چپ در چین آزمایش شد. در این دوران، نقش شوروی در شکل‌دهی به حزب کمونیست، مدیریت حزب و کمک به کمونیست‌ها بسیار برجسته بود. پس از آن مائو در جنبش صد گل، جنبش مقابله با راست‌ها، جهش بزرگ به جلو و انقلاب فرهنگی، در پیاده‌سازی نگرش خود به توسعه چین تلاش کرد. از کلیدی‌ترین آثار این گفتمان می‌توان به حل معضل ناامنی، تبدیل شدن به قدرت هسته‌ای و بازتعریف آمریکا در سیاست خارجی چین اشاره کرد. از سوی دیگر، شتاب‌زدگی در حل تمامی معضلات و حرکت سریع و غیرکارشناسی به سمت توسعه اقتصادی چین نتایج فاجعه باری همچون ورشکستگی اقتصادی، انزوای جهانی و از بین رفتن میلیون‌ها نفر را رقم زد.

<sup>۲</sup> Totalitarianism

<sup>۳</sup> Market Leninism



ناکامی در توسعه اقتصادی و میراث برجای مانده از دوره مائو سبب تغییر مسیر دولت انقلابی و در دست گرفتن قدرت توسط دنگ در سال ۱۹۷۸ شد. کانون تفکرات دنگ، رسیدن به توسعه اقتصادی از طریق اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و اتخاذ سیاست درهای باز بود. دنگ در سیاست بین الملل معتقد به همزیستی مسالمت آمیز بود. وی اقتصاد را بنیان قدرت ملی و توسعه را بنیان امنیت ملی می دانست و اعتقاد داشت که حرکت کشورها به سوی توسعه، به صلح در صحنه جهانی کمک می کند. وی در عمل برای تحقق این اهداف، قانون اساسی را تغییر داد؛ درهای چین را به روی اقتصاد جهانی گشود؛ بروکراسی ملی را تقویت و گردش نخبگان را ایجاد کرد.

دنگ سیاست خارجی چین را از یک تجدید نظر طلبی حداکثری به ابزاری برای توسعه اقتصادی تغییر داد و حفظ ثبات در محیط امنیتی، کمک به جذب منابع بین المللی و تصویر سازی از چین به عنوان قدرتی مسئول را از ویژگی های بارز سیاست خارجی چین قرار داد. بنابراین در این دوره، استراتژی سیاست خارجی چین مبتنی بر ممانعت از تعارض، فرار از ایفای نقش هژمونی و الگو بودن برای سایر کشورها، دیپلماسی بی سر و صدا، مخفی کردن قابلیت ها و در نهایت جستجوی فصل مشترک ها بوده است.

در این دوره، همکاری در اولویت رفتار استراتژیک چین قرار گرفت. این کشور در اقتصاد بین الملل با پذیرش نظم اقتصادی موجود، به ادغام در اقتصاد جهانی روی آورد. در حوزه امنیت بین الملل نیز با همکاری در حل بحران های بین المللی، حمایت از منع تکثیر و کنترل تسلیحات و بروز رفتار مسئولانه منطقه ای، به حفظ صلح جهانی کمک کرد.



بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت که از ابتدای انقلاب چین هدف اساسی، اداره کشور توسط حزب کمونیست بوده ولی رویکرد رهبران در چگونگی بدست آوردن مشروعیت برای حزب متفاوت بوده است. در دوران مائو مشروعیت حزب عمدتاً از طریق انقلابی‌گری تأمین شد و از سال ۱۹۷۸ پیشبرد سریع توسعه اقتصادی ملاک مشروعیت حزب قرار گرفت.

در پایان می‌توان ویژگی‌های پایدار دولت توسعه‌گرای چین را موارد زیر عنوان کرد:

۱- اولویت‌های رهبران به سیاست‌های توسعه‌ای چین شکل می‌دهد.

۲- مقررات‌زدایی اقتصادی، قدرت بوروکرات‌ها را تهدید می‌کند.

۳- رهبران عموماً شرکت‌های دولتی را بر بخش خصوصی ترجیح می‌دهند.

۴- دولت نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتباط چین با اقتصاد جهانی دارد.

۵- تنش پویایی میان دولت مرکزی و مقامات محلی وجود دارد.

۶- پیوندهای بسیار نزدیکی میان بخش خصوصی و دولت وجود دارد.

۷- فساد و شکاف طبقاتی همچنان یک معضل استراتژیک است.